



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

اساره‌ای به برهی از داستان‌های سندبادنامه

اما عشق به شنیدن یک قصه یا افسانه، اختصاص به فرد یا گروه یا ملت خاصی ندارد؛ از اعماق جنگل‌های آمازون تا کلبه‌های اسکیموها در آلاسکا، از کنار کرسی ایرانی تا قهوه‌خانه‌ای در ایرلند، از آفریقا گرفته تا چین و استرالیا، همه جا قرن‌های متمادی است که میلیون‌ها نفر با علاقه و شوق به شنیدن افسانه‌ها پرداخته‌اند و در همه جا آن افسانه‌سرایان را که بتوانند با جذابیت و مهارت قصه‌ای را بیان کنند، در دل تحسین می‌نمایند.^۲

در **کلیله و دمنه** از زبان بزرگمهر، فواید کتاب‌های قصه و افسانه چنین بیان شده که «پند و حکمت و لهو و هزل بهم بیوست تا حکما برای استفاده آن را مطالعت کنند و نادانان برای افسانه خوانند...»^۳.

در تاریخ زبان و ادبیات فارسی، قصه‌نویسی سابقه‌ای طولانی دارد. نخستین آثار ادب فارسی، حاوی مجموعه‌هایی از قصه‌های مردمی است که در میان آنها می‌توان از کتاب **کلیله و دمنه** نام برد که اصلاً از پنجتن‌ترای هندی مایه گرفته و به صورت عبارات منظوم و منثور عرضه شده است. از سایر آثار ناب فارسی که ریشه ایرانی دارند می‌توان از **هزار افسان**، **مرزبان نامه**، **سندبادنامه**، **طوطی‌نامه** و **بختیارنامه** نام برد. مجموعه‌هایی از این نوع قصه‌ها در وهله نخست برای سرگرمی و تهذیب اخلاق بعضی از شاهان تألیف شده‌اند و گو اینکه شهرت عمومی یافته و به طور گسترده مورد مطالعه قرار گرفته‌اند، اما در درجه اول محدود به طبقات تحصیل کرده و با سواد بوده‌اند.^۱



مجله علمی-تخصصی
علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پژوهش‌های علمی و پژوهشی



اکبر شاهان سار و گلانی

عمل آمده و مالا در حفظ بسیاری از این افسانه‌ها مؤثر افتاده است. کتبی نظیر: «خداینامک‌ها»، که به اعتباری منبع اصلی شاهنامه فردوسی است و «هزار افسانک» که مأخذ ترجمه کتاب هزار و یک شب است، همچنین هزاران افسانه دیگر درباره پهلوانان و نبردهای آنان تا قصه‌های دیو و پری و حکایات عدل امراء و هوش وزرا و افسانه‌های مربوط به حیوانات و پرندگان، قرن‌ها در این گونه داستان‌های عامیانه اصلی بسیار کهن در تاریخ زندگی یک قوم دارند، گرچه داستان‌ها هر بار به اقتضای زمان و به حکم تحول اوضاع جامعه، رنگی تازه به خود می‌گیرند.^۴ نکته دیگر آنکه این داستان‌ها اغلب به صورتی تمثیلی بیان شده‌اند. چنانکه زادگاه این افسانه‌ها یعنی «ادبیات کهن هند» را می‌توان جزو

جمعی از دانشمندان علم فولکلور معتقدند که هند، مرکز و مهد بسیاری از داستان‌ها و افسانه‌هایی است که هم‌اکنون در کشورهای جهان و از جمله ایران وجود دارد. پس از اسلام ترجمه‌های متعدد و منظمی از افسانه‌ها توسط ایرانیان از آثار پهلوی به زبان عربی و فارسی دری به

نخستین آثار تمثیلی بشری دانست^۵.

سندبادنامه که درباره اش بیشتر صحبت خواهیم کرد، طبق تحقیقات دانشمندان از اصل ایرانی است که احتمالاً به ادبیات هندی وارد شده و با عناصری از فرهنگ هند درآمیخته است^۶. نسخه‌ای که از این کتاب امروزه در زبان فارسی موجود است، اثر ظهیری سمرقندی است.

این کتاب از نوع داستان‌های تمثیلی است و همان طور که اشاره شد، خلف صدق **کلبله و دمنه** محسوب می‌شود. **کلبله و دمنه** به تعبیر پیشینیان از نوع کتب حکمت عملی است و به خصوص به سیاست مدن یعنی آیین کشورداری و طرز تدبیر توجه دارد. در حقیقت غور در مطالب کتاب، به جهان بینی خاصی رهنمون می‌شود مبنی بر خرد، دوراندیشی، دادپسنگی، تدبیر، زیرکی، چاره‌اندیشی و معرفت فراوان به روحیات مردم^۷. ظهیری سمرقندی نیز در دیباچه **سندبادنامه** این گونه نظر دارد که «آن غریب کلم و عجایب حکم کی تأسیس قواعد ریاست و تأکید مبانی سیاست است متضمن مصالح دین و دولت و متکفل مناجح ملک و ملت جد او هزل مانند و موعظت او حکمت پیوند، به امثال و اشعار و اخبار و آثار آراسته کردم...»^۸.

در کتاب **سندبادنامه** دو بخش مهم و اصلی دیده می‌شود: یکی داستان عشق کنیزک بر شاهزاده که همانند داستان سودابه و سیاوش و زلیخا و یوسف است و البته محور اصلی کتاب واقع شده است و دیگری حکایت هفت وزیر و شفاعت آنها و ارشاد پادشاه است که خود بخش مهمی از کتاب را شامل می‌شود و البته شباهت فراوانی با کتاب **بختیار نامه** و حکایت ده وزیر در آن کتاب دارد.

اما در میان دو بخش مهم و اصلی، حکایات و داستان‌های شیرین و حکمت آمیزی نقل شده که شخصیت‌های این حکایات مردم و حیوانات و پرندگان هستند و سزاوار آن است که به عنوان بخش مهم دیگری از **سندبادنامه** مورد تجزیه و تحلیل واقع شود بلکه می‌توان بن مایه و ارزش **سندبادنامه** را در همین حکایات جست و جو کرد، زیرا به نظر می‌رسد که اغراض نویسنده در این بخش نموده شده است. این حکایات که از ابتدای ظهور سندباد حکیم، در متن کتاب آغاز می‌شود و تا پایان کتاب به فراخور مطلب جاری است، شامل سی و چهار داستان کوتاه و بلند است.

سندبادنامه یک داستان اساسی است که در ضمن آن حکایات و قصص متعدد می‌آید:

پادشاهی پسر بسیار تربیت شده و صاحب جمالی دارد که مورد عشق و علاقه یکی از زنان حرم شاه است. این زن به ملکزاده اظهار عشق می‌کند و می‌گوید که اگر مرا از وصال خود برخوردار کنی، من شاه را مسموم می‌کنم و تو بر تخت سلطنت می‌نشینی. ملکزاده از این سخن شمشز و متنفر می‌شود و از حرم بیرون می‌رود، و آن کنیزک به حضور شاه رفته، ملکزاده را متهم می‌سازد. شاه گفتار او را باور کرده فی الفور حکم می‌دهد که ملکزاده را بیاورند و به قتل برسانند. سندباد که استاد و معلم این شاهزاده است از دلایل نجومی چنین استنباط کرده است که مدت هفت روز ملکزاده باید لب از سخن گفتن ببندد و اگر به یک کلمه نفوه کند، عمرش به پایان خواهد رسید. از طرفی چون ملکزاده ساکت باشد، تهمت و افترای آن زن را نمی‌تواند از خود دفع کند. اما خبر به

هفت وزیر شاه می‌رسد و ایشان مصمم می‌شوند که در این هفت روز به هر تدبیری که هست قتل ملکزاده را به تأخیر بیندازند تا قفل از دهان او برداشته شود. بنابراین هر روز در ساعتی که ملکزاده را برای اجرای حکم شاه به حضور او می‌آورند، هر هفت وزیر در برابر تخت او می‌ایستند و هر روز یکی از ایشان دو حکایت در اثبات خدعه و مکر زنان و مضار عجله در اجرای حکم قتل به عرض شاه می‌رساند و روز بعد زن شاه، حکایتی در گنهکاری مردان می‌گوید و به التماس، تقاضای مجازات شاهزاده را می‌کند تا روز هشتم می‌رسد و سندباد به شاهزاده دستور می‌دهد که سخن بگوید: شاهزاده تهمت را از خود دفع کرده حجت بر بی‌گناهی خود می‌آورد و شاه، از آن بی‌عفت بدطینت را به جزای عملش می‌رساند^۹.

سندبادنامه به این لحاظ «که تشکیل یافته از داستان‌هایی منقطع است که محور همه آنها یک مقصود اصلی یعنی باز داشتن داستان شنونده از ارتکاب عملی که داستانگزار مانع آن است^{۱۰}»، بسیار شبیه به کتاب **بختیار نامه**^{۱۱} و نیز کتاب **طوطی نامه**^{۱۲} است.

شخصیت‌های این داستان‌ها را می‌توان به دو گروه حیوانات و آدمیان منقسم کرد. حیواناتی نظیر: حملونه، روباه، گرگ، شتر، طوطی، کبک، بوزینه، شیر، سگ، راسو، زنبور، مورچه و هدهد. و در بخش آدمیان طبقات مختلفی از مردم چون: شاه، وزیر، تاجر، زن، بزاز، بقال، لشکری، کودک، گراموه‌بان، شاهزاده، گنده پیر، صیاد، زاهد، کفشگر، پارسامرد و طراران و در کنار آدمیان از غول و پری نیز صحبت به میان می‌آید. از میان این ۳۴ داستان، ۵ داستان درباره حیوانات، ۱۹ داستان در مورد آدمیان، ۳ داستان مربوط به آدمیان با غول و پری و بالاخره ۷ داستان مربوط به آدمیان با حیوانات است. در هر کدام از این داستان‌ها حکمت و موضوعی پندآمیز وجود دارد. غیر از موضوع مکرر غدر و مکر زنان که در اغلب حکایات نقل شده است^{۱۳}، این مضامین در حکایات متفاوت یافت می‌شود: «برحذر بودن از فریب، در عمل کردن و لاف نزدن، احتراز از تقرّب به سلطان، اقتدا به رهبری دانا و ترک صحبت نادان، تدبیر در کارها قبل از اقدام به انجام آن که مکرر نقل شده است، در مذمت تعجیل، حرص بی‌جا به هلاک می‌انجامد، رعایت شرط احتیاط، پرهیز از مشورت با احمق که ثمرهای جز یأس ندارد، در مذمت مشاوره با زنان، زیرکی مشروط به سن و سال نیست (چنانکه کودکان در ۳ حکایت به صفت زیرکی متحلی‌اند)، مهیا شدن مقدمات برای هر کاری لازم است، چون کار به جان رسد دیگر گزیری نیست، از تقدیر حذر سود ندارد».

با این حال بعضی از موضوعات بیشتر قابل تأمل هستند: در حکایت پنجم، «**داستان کدخدای بازن و طوطی**»، که درباره غدر و مکر زنان نقل شده است و نیز نقش طوطی در ساختار کلی داستان، به حکایات و قصه‌هایی دیگر در ادبیات فارسی شباهت فراوانی دارد.

خلاصه داستان این است که مردی زنی داشت صاحب جمال که متابعت وسوس شیطانی می‌کرد. این مرد صاحب طوطی‌ای بود گویا، که اسرار خانه و حوادث آن را برای مرد نقل می‌نمود. مرد شبی به مهمانی دوستی دعوت می‌شود و قبل از ترک خانه به طوطی می‌سپارد که آنچه در غیاب من در منزل رخ می‌دهد به خاطر بسپار و برایم بازگو کن. در غیاب شوهر، زن معشوق خود را فرا می‌خواند و طوطی هر آنچه به آنها

می‌گذرد را می‌بیند و بعد از آمدن شوهر، برایش نقل می‌کند و شوهر هم زن را گوشمال حسابی می‌دهد. زن از این موضوع می‌رنجد. اما با حيله طوطی را دچار صحنه‌سازی می‌کند و بار دیگر به سراغ معشوق خود می‌رود. طوطی از آن صحنه‌سازی «طشت و حرافه و چراغ و بادبزن و آب» که زن حيله کرده بود، دچار ترس و توهم شده و می‌پندارد طوفانی شده است و آنچه به نظر خود می‌بیند برای صاحب خود نقل می‌کند. و البته با گفتن آن هذیان‌ها مورد مؤاخذه مرد واقع می‌شود و از خانه به در می‌افتد. تا اینکه با تخصص دوستی از دوستان آن مرد، بی‌گناهی طوطی و حقیقت مطلب روشن می‌شود ولی چه سود که طوطی سخت مجروح و شکسته شده است.

حکایت مرزبان و زن او و بازدار او در **کلیله و دمنه**؛ حکایت‌های کتاب طوطی نامه؛ و حکایات کتاب **جواهر الاسمار** بسیار شبیه به این حکایت **سندبادنامه** است. و البته دو کتاب **طوطی نامه** و **جواهر الاسمار**



که ورود حیوانات به صحنه ادبیات به این منظور بوده است که فکر سازنده و نو به ساحل امن نشر و گسترش برسد، چنانکه تمثیل‌های **کلیله و دمنه** اثر نصرالله منشی از این دست هستند:

حیواناتی ناقل افکاری ممنوع. به عبارتی حیوانات بلدهایی را مانند اند که زوار بی‌جواز فکری را از بیراهه به زیارت می‌رسانده‌اند و در بین این حیوانات طوطی مقام امن و خاص خود را دارد. پرنده‌ای مأل اندیش و معقول که جز در زمینه مسائل خانوادگی و عشقی و گاهی معضلات تجاری و اقتصادی هنری دیگر ندارد و دیگر امور را چون سیاست به گریز و گاو و شیر و شغال واگذارده است. طوطی با بسیاری از شعرای بزرگ ما از جمله سنایی، نظامی، خاقانی، عطار، مولوی، سعدی و حافظ انس گرفته است و در نزد همگی به شیرین سخنی و شکرشکنی شهره شده است. هر چند گاهی «طوطی محبوس در قفس» را اشاره به مردمی که بندی قفس تن و اسیر زندان طبایع گشته، دانسته‌اند و تعبیر عرفانی دیگری از وی نکرده‌اند، اما همگی طوطی‌بازان برآنند که «طوطی خرد دنیایی دارد» صفاتی که به طوطی نسبت داده‌اند کاملاً متضاد است. گاهی او را نشانه خامی و نپختگی و بی‌اندیشه و تعقل سخن گفتن شمرده‌اند و گاه او را مأل اندیش و سائیس و دانا^{۱۷}.

در کتاب مقدس «وداها» و در اکثر داستان‌ها حیوانات نقش انسان را ایفا می‌کنند و انسان از زبان حیوانات سخن می‌گوید: از اختصاصات داستان‌های هندی، نسبت دادن خواص انسانی به حیوانات و پرندگان است. آنهایی که در تماس دائمی با طبیعت بودند نمی‌توانستند به موجودات طبیعت بی‌تفاوت بمانند و این روش متباین با فکر یک هندو است. زیرا که هندوان به تناسخ و وحدت وجود معتقدند و به همین دلیل در این داستان‌ها حیوانات و پرندگان و حتی نباتات از نیروی عقلانی و قوه تکلم بهره‌مند هستند و آنها نیز در تکامل معنوی خود تلاش می‌کنند^{۱۸}.

از نقش زن و مرد در این داستان‌ها بسیار می‌توان سخن گفت، در داستان‌های هندی به طور کلی هر چند مرد هندی متعصب و انحصار طلب و با سوء ظن معرفی شده است زن هندو بی‌قید و انحصار شکن و حيله گر ترسیم گشته. همواره کوشش زن این است که از سایه تملک انحصاری مرد هندی بگریزد و یا دست کم خود را از مظان تهمت بی‌عفتی مرد، برهاند^{۱۹}. زن که به الزامی طبیعی و دورانی، درگیر و بند زمین اسیر می‌ماند، از خوش نشینی بیزار است. نمی‌خواهد و نمی‌تواند هر روز به گوشه‌ای و هر شب جایی باشد. ناچار اسکان می‌یابد و حضری می‌شود. با اسکان زن، مرد هم به تبع تن به اسارت می‌دهد. و این اسارت تا به آنجا می‌انجامد که در دوره‌ای مالکان، زمین و ده را با کشاورزان یک جامعه‌امه می‌کنند. اما طبع مردم بی‌قرار و ناآرام است. هر چند دلبستگی به زن، بستگی به زمین را تحمیل می‌کند ولی مرد، خوی خوشنیشینی خویش را در قالب سفر هنوز دارد. از این سر عالم می‌کوبد و می‌رود تا به انتهای عالم برسد و آب حیات را بیابد و مرگ را مغلوب کند. اگر چه در این تلاش به مراد نمی‌رسد و مغلوب مرگ می‌گردد اما دست کم، تاریخ را می‌سازد. ولی زن حضری می‌نشیند و می‌زاید و برای نوزادش می‌سراید. یعنی بدون اینکه بر مرگ غلبه کند، به زندگی می‌پردازد. زندگی برای او هوس باختن است و قصه ساختن. تاریخ و قصه یعنی گذشته انسان^{۲۰}.

از اصل سانسکریت «سوکه سپتاتی» به معنی هفتاد طوطی مأخوذ است^{۱۴}. موضوع کتاب **طوطی نامه** اثر ضیاءالدین نخشی از نویسندگان و شعرای قرن هشتم، سرگذشت زنی است خجسته نام که شویس طوطی‌ای گویا و رازدان داشت. شوی به سفر رفته و زن شیفته جوانی از شاهزادگان شده، هر شب آهنگ رفتن به خانه او می‌کرد، لیکن طوطی او را تا بانگ خروس به افسانه‌ای سرگرم می‌داشت تا شوی از سفر باز آمد. طوطی حقیقت حال را بدو گفت و او زن را از زیور حیات عاری ساخت^{۱۵}. قالب کلی داستان کتاب **جواهر الاسمار** نیز شبیه «طوطی نامه» است، چرا که همانند آن شامل پنجاه و دو افسانه است که طوطی برای بانوی خویش، خجسته، می‌گوید^{۱۶}.

در مورد نقش حیوانات مختلف در داستان‌های ادبی، باید اذعان کرد

موضوع دیگری که در **سندبادنامه** به چشم می خورد، صفت تعجیل و عکس العمل سریع و بلون تدبیر مردان است که در چندین داستان آن را نقل کرده اند و گرچه می خواسته اند شاه را از تعجیل منع کنند ولی گویا عمدی بوده که صفت عجله و برخورد قاطع اما بلون تأمل و آگاهی را به مردان مختص کنند به ویژه وقتی که موضوع حمایت یا حمیت از اهل و عیال مدنظر بوده است. داستان هایی نظیر: «مرد لشگری و کودک و گربه و مار» و داستان «زن پسر با خسرو و معشوق» از این قبیل اند.

در حکایت دوازدهم، داستان زن بازرگان، موضوع حول محور مکر و حيلة زنان است. داستان از این قرار است که بازرگانی زنی صاحب جمال دارد و به مناسبت شغلی که دارد سفر می کند و در هنگام غیبت او، طالبان وصال زن به سراغش می آیند و هریک به او تقریبی می کنند. بازرگان نیز که سفرش به طول می انجامد با خود می اندیشد که نباید عمر را بیهوده و بی «می و معشوق» به سر کرد و بنابراین تصمیم می گیرد تا زنی صاحب جمال را دریابد و البته این زن، کسی جز همسر خود او نیست و اسباب ادعای زن به این طریق فراهم می شود و کدورتی بین آن دو واقع می گردد تا اینکه به وساطت رفع می شود. در این داستان اگر چه عشق بازی زن، حيله و غدر او محسوب می شود اما چگونه می توان تقاضای «می و معشوق» بازرگان و خیانت او را توجیه کرد.

اما حکایت بیستم، داستان زاهد و پری و مشورت با زن، از جمله حکایت هایی است که نظایری در ادبیات دارد. این داستان به لحاظ اسلوب و موضوع اصلی، بسیار شبیه است به داستان «یوسف و کرسف» که در **سیاستنامه**^{۲۱} خواجه نظام الملک طوسی نقل شده است. خلاصه داستان بیستم این گونه است که زاهدی بود که در گوشه ای به طاعت حق مشغول گشته و با یکی از جنیان و پریان راه مصاحبت و موافقت در پیش گرفته. تا اینکه روزی آن جنی قصد دیاری دیگر کرد ولی وقت رفتن به زاهد همنشین خود، سه نام از نام های بزرگ خدا را که موجب برآورده شدن دعا و گشایش خیر و رحمت حق بود، پیاموخت تا با آن بتواند رفع مهمات و معضلات کند و طریق کمال را بیامد. اما زن زاهد سبب حرمان او می شود. و هر سه نام بزرگ خداوند را در سه خواسته و مقصود تباہ و بی ارزش، بر زبان زاهد جاری می کند و او را عاطل و باطل می گذارد.

نظیر این، داستان «یوسف و کرسف» است و آن بدین گونه نقل شده: «گویند در روزگار بنی اسرائیل فرمان چنان بود که هر که چهل سال تن خویش را از گناه کبایر نگاه داشتی و روز روزه داشتی و نمازها به وقت خویش بگزاردی و هیچ کس نیاززدی، سه حاجت او به نزدیک خدای عزوجل روا بودی و هر چه خواستی میسر گشتی. در آن روزگار مردی بود از بنی اسرائیل، پارسا و نیکمرد نام او یوسف و زنی همچون او پارسا و ستوده، نام او کرسف. این یوسف به این گونه چهل سال طاعت کرد خدای را عزوجل... پس زن را گفت بدان که من طاعت چهل ساله به سر بردم و سه حاجت من رواست و در همه جهان مرا نیکخواه تر از تو کسی نیست. چه گویی و چه خواهیم از خدای عزوجل. زن گفت... از خدای تعالی بخواه تا مرا که جفت توام جمالی دهد...» مرد را حدیث زن خوش آمد. دعا کرد و گفت یارب این زن مرا حسنی و جمالی ده که هیچ زن را ننداده ای. ایزد تعالی دعای یوسف اجابت کرد. زن او دیگر روز، نه آن زن بود که شب خفته بود. صورتی گشته بود که هرگز جهانیان

به نیکویی او ندیده بودند...»

«از این معنی، هوش و تمناها در سر این زن شد و بی فرمان و لجاج و ستیزه کاری پیش آورد... دست از داشتن و شستن و خورد و خواب ایشان برداشت. و از بدسازای به جایی رسید که یوسف از او به جان آمد و ستوه شد و سخت اندر ماند. روی به آسمان کرد و گفت: «یارب این زن را خرس گردان». در وقت، خرسی گشت و نکال شد... دیگر باره در ماند و عاجز شد. ضرورتش بدان آورد که روی به آسمان کرد و دست برداشت و گفت: «یارب این خرس گشته را زنی گردان، چنانکه بود و دلی قانعش بده تا بر سر این کودکان خرد می باشد و تیمار ایشان می دارد چنانکه می داشت، تا من بنده به عبادت تو خدای کریم مشغول گردم».

در حال این زن همچنان که بود، زنی گشت و به تیمار کودکان مشغول گشت... و چهل ساله عبادت یوسف هبء منثور شد و حیطه گشت به سبب هوا و تدبیر زن.»

حکایت سی و چهارم، داستان زنبور و مورچه، نیز در ادبیات فارسی بارها نقل شده و از جمله عطار^{۲۲} آن را به نظم فارسی سروده است. در کتاب **جوامع الحکایات**^{۲۳} عوفی نیز این حکایت نقل شده و گویی اقتباسی است از همین حکایت که پیش تر در کتاب **اسرار التوحید** مذکور افتاده بود، و آن چنین است:

این داستان در کتاب **اسرار التوحید** این گونه نقل شده است: شیخ ما گفت - قدس الله روحه - که وقتی زنبوری به موری رسید، او را دید که دانه ای گندم می برد به خانه و آن دانه زیر و زبر می شد و آن مور با آن زیر و زبر می آمد و به جهد و حيله بسیار آن را می کشید و مردمان پای بر او می نهادند و او را خسته و افگار می کردند.

آن زنبور آن مور را گفت که این چه سختی و مشقت است که تو از برای دانه ای بر خود نهاده ای و از برای یک دانه محقر چندین مذلت می کنی. بیا تا ببینی که من چگونه آسان می خورم و از چندین نعمت های با لذت بی این همه مشقت نصیب می گیرم و از آنچه نیکوتر و بهتر است و شایسته، به مراد خویش به کار می برم. پس مور را با خویشتن به دکان قصابی برد، جایی که گوشت نیکو و قریه تر بود. بنشست و از جایی که نازک تر بود سیر بخورد و پاره ای فراهم آورد تا ببرد. قصاب فراز آمد و کاردی بر وی زد و آن زنبور را به دو نیمه کرد و بینداخت. آن زنبور افتاد و آن مور فراز آمد و پایش بگرفت و می کشید و می گفت: «هر که آنجا نشیند که خواهد و مرادش بود، چنانش کشند که نخواهد و مرادش نبود.»^{۲۴}

پانویست ها:

۱. رزمجو، حسین، **انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی**؛ چاپ سوم. انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد ۱۳۷۴. ص ۱۶۶. دکتر تقضی در کتاب ارزشمند خود **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام** درباره اصل داستان های منثور ایرانی می نویسد: «اینکه ایرانیان اولین مصنفان داستان باشند، تاحدی گزافه گویی است. نمی توان ملت و قوم خاصی را اولین مصنف داستان دانست، زیرا در جهان باستان در میان اقوام مختلف افسانه همیشه رایج بوده است.» و در ادامه چنین می آورند: «این ندیم در اثر خود از کتاب های ایرانیان و غیر ایرانیان، که آبان لاحق آنها را به شعر عربی برگردانیده است نام می برد: **کلیله و دمنه**، **بلوهر و بوداسف**، **کتاب سندباد**، **کتاب الصیام و الاعتکاف**. بیشتر این کتاب ها اصل هندی دارد و به پهلوی ترجمه شده بوده است. می توان چنین نتیجه گرفت که در زبان پهلوی دو دسته افسانه وجود

داشته است. یک دسته داستان‌هایی که اصل ایرانی داشته و دسته دیگر افسانه‌هایی که از کتب ملل دیگر ترجمه شده بوده است. تفضلی، احمد؛ **تاریخ ادبیات ایران پیش از اسلام**، به کوشش ژاله آموزگار، انتشارات سخن، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۶، صص ۲۹۶ و ۲۹۷.

۲. همان، ص ۱۷۰.

۳. منشی، نصرالله، ترجمه **کلیله و دمنه**؛ به تصحیح مجتبی مینوی، چاپ دوازدهم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۳، صص ۳۹-۳۸.

۴. وهمن، فریدون، جمع‌آوری افسانه‌های ایرانی؛ مجله **سخن**، دوره هیجدهم، شماره دوم، صص ۱۷۲-۱۷۱.

۵. عمادین محمدنفری، **جواهر الأسمار**؛ به تصحیح شمس‌الاحمد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، صص بیست و دو (مقدمه).

6. the origin of the book of sindbad, B. E. Perry, 1959.

(به نقل از مقدمه **سندبادنامه** ظهیری سمرقندی) تهران ۱۳۵۲، صص بیست و دو.

۷. یوسفی، غلامحسین، **دیداری با اهل قلم**؛ چاپ چهارم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۲، صص ۱۴۷ و ۱۴۹.

۱۲. «طوطی‌نامه» از مجموعه‌های معروف داستان‌های مختلف به زبان فارسی است که ما با روایت دیگری از آن به نام‌های «چهل طوطی» و «جواهر الأسمار» آشنایی داریم. این مجموعه اصل هندی دارد و به زبان سنسکریت «سوکه سپتی» (Suka-Saptati) یا هفتاد داستان طوطی نامیده می‌شود و چارچوب اصلی آن در حقیقت روایتی است از یکی از «جاتکه»‌های بودایی که در **سندبادنامه** و **کارنامه رومیان** نیز دیده می‌شود. سازنده این مجموعه که نه نامش را می‌دانیم و نه روزگارش را در این چهارچوب اصلی تغییراتی داده و داستان‌ها و افسانه‌های گردآورده خود را که اساس اغلب آنها بر فریبکاری زنان و فاسق‌بازی و نیرنگ‌سازی آنان مبتنی است، در قالب آن ریخته است. از این داستان فعلاً دو روایت به زبان سانسکریت در دست است و روایت مفصل‌تر آن به دست برهمنی به نام چیتا منی پته (Chintamani-bhetta) فراهم شده است، ظاهراً به صورت اصلی نزدیک‌تر است.

آنچه از مقایسه روایت‌های مختلف و ترجمه‌های فارسی این کتاب برمی‌آید آن است که به ظن غالب اصل مجموعه دارای هفتاد داستان بوده که در ۵۲ شب پی‌در پی در طول دو ماه (۵۴ روز و ۵۲ شب چون ماه قمری هندی ۲۷ روز است) در غیبت بازرگان، از زبان طوطی برای زن بازرگان نقل می‌شده است.

ضیاءالدین نخشی (عارف و نویسنده قرن هشتم) به تهذیب این مجموعه پرداخت و تحریر تازه‌ای از آن فراهم ساخت که به طوطی‌نامه معروف است. این «طوطی‌نامه» در حقیقت انتخابی است از **جواهر الأسمار** به آشنایی ساده‌تر همراه با بسیاری از داستان‌های اصلی کتاب، و درج داستان‌های جدید از مأخذ دیگر مخصوصاً از **سندبادنامه**. (ضیاءالدین نخشی، **طوطی‌نامه**؛ به اهتمام مجتبی آریا، انتشارات منوچهری، چاپ اول، تهران ۱۳۷۲، مقدمه، صص نوزدهم-۱۳.

۱۳. نکوهش شدید از زنان در سراسر کتاب **سندبادنامه** مشهود است. دکتر شعار در این باره می‌گوید: «نکته‌ای که نمی‌توان نادیده گرفت، نکوهش شدیدی از زنان است که در سراسر کتاب به چشم می‌خورد، تا آنجا که خواننده تصور می‌کند، مؤلف متأثر از مذهب مانوی است و قصد وی از تألیف کتاب، کینه‌جویی از زن و ابراز خشونت و نفرت به این جنس بوده است.» رجوع شود به: ظهیری سمرقندی، **سندبادنامه** (برگزیده)، به اهتمام جعفر شعار، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۳، ص ۷.

۱۴. عمادین محمدنفری، **جواهر الأسمار**، به تصحیح شمس‌الاحمد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۲، صص بیست و سه.

۱۵. صفا، ذبیح‌الله، **تاریخ ادبیات در ایران**، چاپ چهارم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۶، جلد ۳ بخش ۲، صص ۱۲۹۴.

۱۶. پیشین، ص ۲۲.

۱۷. همان، صص چهل و نه به بعد.

۱۸. ایندوشیکهر، **پنج‌جانتتو**، انتشارات دانشگاه تهران، شماره مسلسل (۷۱۰)، تهران، ۱۳۴۱، صص ۳-۱.

۱۹. عماد بن محمدنفری، **جواهر الأسمار**، به تصحیح شمس‌الاحمد، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، صص بیست و سه و چهار.

۲۰. همان، صص بیست و چهار و پنج.

۲۱. نظام‌الملک طوسی، **سیاست‌نامه**، تصحیح جعفر شعار، چاپ هفتم، شرکت سهام کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۷۴، صص ۲۲۴-۲۲۲.

۲۲. فریدالدین عطار نیشابوری، **الهی‌نامه**، تصحیح فواد روحانی، انتشارات زوار، (تاریخ مقدمه ۱۳۲۹)، صص ۱۷۰-۱۶۹.

۲۳. سلیدالدین محمد عوفی، **جوامع الحکایات و لواعب الروایات**، (جلد اول از قسم سوم)، تصحیح دکتر امیرباتو مصفاً (کریمی)، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲، صص ۶۷-۶۶.

۲۴. محمّدین منور مینینی، **اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید**، تصحیح دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، چاپ سوم، انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۷۱، صص ۲۷۷-۲۷۶ و نیز **اسرار التوحید**، تصحیح دکتر ذبیح‌الله صفا، چاپ پنجم، انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۱، صص ۲۸۹.



۸. ظهیری سمرقندی، **سندبادنامه**؛ تصحیح احمد آتش، با مقدمه مینوی، چاپ اول، انتشارات کتاب فرزاد، تهران ۱۳۶۲، صص ۲۴.

۹. همان، مقدمه.

۱۰. صفا، ذبیح‌الله، **تاریخ ادبیات در ایران**؛ چاپ چهارم، انتشارات فردوس، تهران، ۱۳۶۶، جلد ۳ بخش ۲، صص ۱۲۹۵.

۱۱. محمد روشن در تصحیح **بختیارنامه** از قول مطابق بیانات «کومپارتی» و «باباست» مطاوی کتاب ده وزیر (**بختیارنامه**) و هفت وزیر (**سندبادنامه**) اقتدر به هم شبیه است که نمی‌توان آن دو را از یکدیگر مستقل دانست. دیگر آنکه تقریباً مسلم است که «هفت وزیر» در متن‌های سریانی و اسپانیایی قدیم در مجموع در قالب عربی هم به صورتی که در هزار و یک شب منعکس گردیده، صورت اصل داستان است و «ده وزیر» تقلیدی از آن به شمار می‌رود. (**بختیارنامه**؛ به کوشش محمد روشن، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۸، مقدمه تولدک، صص هجده).